

بیتاب بر سر بردم جنبه و حنیت
شوکت چو سبک بر بود
کردیدم رنگت مگر
رسیده را مظاهر ز سار تقوی میکنم
خواهنگاه ناز میجو به جنوب سر کشم
سر بر آتش کجا آرزو بودم ام
بعدم در آن سحر آوازه من حالمونیت
چشم بینی مرا قاتل می آرد هرف
سروا ام خوردی از جو بیار که کشان
کوچه مصرع ز غوغا جنونم بر می آید

کوی به کلونم از رم آهوست طبیب
توسن ضعیفم
چشم رکابم
از زرد و ستم بروی افغی میکنم
پر به بالین خودم از زرد کاشی میکنم
رشته شمع از رک برقی تجلی میکنم
از کف خاکستر خودم خاک چینه میکنم
تاوک خود را بر از زرد کاشی میکنم
دور زدودن از خیال طوقی میکنم
خوبی رو پوانه طفلان من میکنم

اندک به یاد سحر می گفتم کشیدم
مغرم ز جنون خست بر آید که بودم
چو سار خورشید مرا ساقی کردی
چرخ برست که چو رنگ خنلای من زان
کردت سر انگشت مرا فغی بنویس
صد بوسه ز کلون می آن چشمم زرق
شوکت پر بالین مرا موج طیبید

تصویر لب او لب جام کشیدم
از چشم بری روغن بادام کشیدم
جامیکه سحر داد بکف شام کشیدم
زین نمکین خود را لب بام کشیدم
تا دستم ز کف سیه فام کشیدم
بهر آنکه کلاه از کبی بادام کشیدم
از دام پر اعنت آرام کشیدم

مینا کشید

مینا کشیده رشته بند کشید رشته ایام
بار نهال ما شمر خاک سار ریبست
آورده ایم پیله از مغز کوی هستن
از پیله سفیدی صبح خیال خوشیست
شوکت ز پیله کف
دامی بر عقل خرد
ز خود کردیم ام تنها بیادش خلوصی دارم
تعلق بار در غم از خود حرفی میگویم
غنیمت به بیمارم راحت از خود حرفی
رم آهوست کجا کرد بر خیز ز در فنارم
بهم کاران خود بقضای ما دادند غنیمت
درین غنیمت که کردیدم تا با هر چه زانم
طبع در مغز بپاشیده مراد کوی میانشان
بود آینه بند این خانه
زیاران را رو خود
ز مغز بنجود غنیمت را حرام کنم
رسید فصل بهار ز رنگت سینهها
ببال فاخته پرواز میکند چشمم
فغانم چرخ به بر من حرم کشیدم

دام بری ز پیله این کشید رشته ایام
از پیله شکوفه خود رشته رشته ایام
خوب خورده ایم تا ز دم تیره رشته ایام
تاری بر آگهی بر اندیشه رشته ایام
صهبا بخوری
بیدار رشته ایام
کجا آید بر بالین خواب چرخ دارم
بزر بخت عالم بعالم متقی دارم
بمی ایام بهوس خوشنشین تا فوغ دارم
بیاد چشم ز خوشنشین از خوشنشین دارم
بسیار از حرف کردیدم که منم نوی دارم
وطن دارم بهوس کوی سینه با کربن دارم
هر اکرم ز صبح بند آخر همی دارم
دیوار در شوکت
کودانده با خود صبح دارم
از شراب نباشد نمک بجام کنم
برای باده درم از شکوفه و دم کنم
ز بس نظار آن سر و خوشتر کنم
اما نماند که نظار را تمام کنم